



# مشروعیت حکومت و دولت

قسمت اول

اسماعیل دارابکلائی

یکی از مسائل مهمی که دانشمندان علوم سیاسی به تفصیل درباره آن بحث کرده‌اند، مسئله مشروعیت حکومت و مبنای حاکمیت دولت است و تلاش آنها بر این متمرکز بود، تا بدست بیاورند که چه عامل و یا عواملی می‌تواند مشروعیت دولت و حکومت را اثبات کرده و براساس آن، حاکم، حق تسلط و فرمانروائی را بر جامعه خواهد داشت؟

به عبارت دیگر، آن منبع اصلی که حاکم، مشروعیت خود را از آن کسب می‌کند کدام است؟ بنظر می‌رسد: این مسأله از اصولی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین مسائل حکومت و دولت باشد زیرا اکثر مسائل سیاسی و حکومتی بر این پایه متکی بوده و دیدگاه‌های مختلف و متفاوت اندیشمندان علوم سیاسی نوعاً از همین جا ریشه می‌گیرد و همچنین انواع حکومتها و تقسیمات آن با این مسأله ارتباط نزدیکی دارد و همین مسأله مشروعیت است که در تعیین و انتخاب شکل و نوع خاصی از حکومت، اثر دارد. و همچنین قدرت قانونی و حاکمیت یافتن دولت و داشتن ضمانت اجرائی و اجرای قوانین و غیره وابسته به مسأله مشروعیت است.



نخست باید به تبیین مفهوم مشروعیت پرداخته و به درستی روشن کنیم: مقصود از این که حکومت حاکم باید مشروع باشد چیست؟ تا در پرتو آن بتوانیم بدرستی مبنی و ریشه مشروعیت را کشف کرده و به تحلیل آن پردازیم.

توضیح مفهوم مشروعیت:

مشروعیت دارای دو اصطلاح است:

۱- مشروعیت به معنی قانونی بودن، یعنی هنگامی که می‌گوئیم کدام دولت و یا چه حکومتی مشروع است؟ مقصود این خواهد بود که چه دولتی قانونی است؟ و قانون حاکم بر آن جامعه طالب چه نوع حکومتی است؟ و آیا سیستم حکومتی حاکم، برخاسته از قانون موجود در جامعه بوده و هماهنگ با آن می‌باشد؟

این معنی مشروعیت در موردی است که جامعه دارای حقوق خاصی بوده و قانونی بر آن حاکم باشد تا این بحث پیش آید که مطابق با آن قانون و حقوق خاص، چه دولت و حکومتی قانونی است و دارای مشروعیت خواهد بود؟

برخی از اساتید علوم سیاسی مشروعیت را چنین تفسیر کرده‌اند:

«... مشروعیت قدرت، عبارت از صفتی است که یک حکومت باید دارا باشد تا آنکه شرعی شناخته شود. این صفت باید موافق و منطبق با تئوری قدرت سیاسی که از نظر مردم صحیح است، باشد مثلاً، برای افرادی که طرفدار حکومت سلطنتی هستند و معتقدند که قدرت سیاسی باید به یک پادشاه سپرده شود، قدرت حاکمه موقعی مشروع است که در اختیار یک پادشاه و جانشینان آن قرار داشته باشد، ولی برای کسانی که معتقدند قدرت سیاسی باید در دست نمایندگان انتخابی ملت سپرده شود و هیئت حاکمه باید در نتیجه انتخابات عمومی تعیین گردد، حکومت موقعی شرعی و قانونی است که از انتخابات عمومی منتج شده باشد.»<sup>۱</sup>

این نوع بحث از مشروعیت، در واقع برمی‌گردد به بررسی محتوای قانون حاکم بر جامعه، مثلاً اگر حقوق و مقررات اسلامی در یک جامعه حاکم باشد، حکومتی در آن جامعه مشروع است که مطابق با آن تشکیل گردد، و همچنین مشروعیت دولت مارکسیستی - به این معنی از مشروعیت - مبتنی بر این است که ایدئولوژی مارکسیسم چه نوع دولتی را قانونی دانسته و تجویز می‌کند، این بحث بیشتر مربوط می‌شود به

۱- اقتباس از جزوه پلی‌کپی حقوق اساسی ص ۲۲ (از جزوات دانشکده حقوق، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۵۶-۱۳۵۷)



انطباق حکومت خاصی با ایدئولوژی خاصی و در حقیقت بحث به این برمی گردد که خواستگاه هر ایدئولوژی و مکتب خاصی چه نوع حکومتی بوده و طالب چه می‌بستم خاصی از حکومت است؟

۲- مشروعیت به معنی مجاز بودن و حق داشتن، سخن در این نیست که خواستگاه جامعه و یا قانون حاکم بر آن، چه نوع حکومتی می باشد؟ بلکه بحث در این است که بطور کلی چه نوع حاکمی حق خواهد داشت بر مردم حکومت کند؟ و با چه ملاک و معیاری باید بر جامعه حکومت کند، اصولاً چه نوع حکومتی شایسته ترین و منطقی ترین حکومتها است؟

روشن است که مشروعیت در این دیدگاه، تفاوت اساسی با نوع اول آن دارد، زیرا ما در اینجا، نظر به ایدئولوژی خاصی نمی کنیم و نمی خواهیم بدست بیاوریم که ایدئولوژی «الف» مثلاً چه نوع دولتی را قانونی و مشروع می داند؟ بلکه مقصود این است که روشن سازیم: دولت با چه مجوزی حق حکومت و حاکمیت خواهد داشت؟ و این حق از کجا به او رسیده و چه کسی به او چنین حقی داده است؟ در واقع مشروعیت حکومت - باین معنی - نظیر مشروعیت قانون و حقوق خواهد بود چنانچه می گوئیم: قانون و حقوق بر چه اساس مشروع است و این مشروعیت ناشی از چه چیز است؟

بحث فعلی ما درباره مشروعیت حکومت، منحصر به همین معنی دوم خواهد بود نه مفهوم نخستین آن.

تذکر این نکته نیز ضروری است که ما در این بخش، مشروعیت را از نقطه نظر جامعه شناسی مورد مطالعه و تحقیق قرار نمی دهیم، چون روش و کیفیت بحث و تحقیق ما در این مسأله با روشی که جامعه شناسان دارند متفاوت است. توضیح اینکه: محققان جامعه شناسی مشروعیت را معمولاً از این دیدگاه مورد مطالعه قرار می دهند که در یک جامعه و در زمان خاصی، چه اصلی مربوط به مشروعیت قدرت حاکم، حکمفرما بوده؟ و مشروعیت را روی چه پایه و اصولی استوار ساخته بودند؟ و جامعه نیز چه نوع حکومتی را مشروع و چه حکومتی را نامشروع می دانست. و همواره درصدد کشف واقعیات موجود در جامعه هستند و نسبت به جنبه های ارزشی و صحت و سقم مشروعیت قدرت سیاسی بحثی ندارند.

لیکن ما در صددیم تا با بررسی افکار و نظریات دانشمندان مختلف بدست بیاوریم که چه نوع حکومتی مشروعیت داشته و جامعه با چه نوع حکومتی باید اداره گردد؟ و چه نوع حکومتی برای جامعه مجاز است؟ و حاکم بر چه اساسی حق خواهد

داشت تا بر مردم حکومت کند؟ و این حق از چه منبعی به او رسیده است؟

### مشروعیت و مقبولیت:

دو واژه مشروعیت و مقبولیت که در مباحث آینده ما مطرح می شود، باید دقیقاً کاربرد آن دو را مشخص ساخته و توضیح دهیم که حکومت مشروع و مقبول کدام است؟ و بینشان چه رابطه ای وجود دارد؟

مشروعیت به همان معنی است که پیش از این بیان داشتیم، یعنی مجاز بودن و حق داشتن، ولی مقبولیت به معنی حکومتی است که مورد قبول عامه مردم واقع شده باشد و فردی را به عنوان حاکم بشناسند، در بعضی از تئوریهای حکومت، مشروعیت حکومت همان مقبولیت حکومت است و آن در جایی است که مشروعیت حکومت از مقبولیت آن نزد مردم حاصل شود ولی در بعضی از تئوریهای دیگر بخصوص در اسلام که مشروعیت حکومت از ناحیه مردم حاصل نمی شود، بین مشروعیت و مقبولیت نسبت عموم و خصوص من وجه است، زیرا، ممکن است فردی مقبولیت اجتماعی داشته باشد و همه مردم او را حاکم بدانند ولی حکومت وی مشروعیت نداشته باشد چه اینکه از نظر اسلام مشروعیت حکومت حاکم از راه مقبولیت و انتخابات و شوری بدست نمی آید چنانچه به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت. و ممکن است حکومت فرد، مشروع باشد ولی بدلیل آنکه مقبولیت اجتماعی نیافته و مردم او را تنها گذارده و با وی بیعت نکرده باشند نتواند بر مردم حکومت کند هر چند اصل حکومت او مشروع و قانونی بوده است و همانطوری که توضیح خواهیم داد، حکومت حاکم، در حکومت اسلامی، هم باید مشروعیت داشته باشد و هم مقبولیت، لیکن مشروعیت آن باید از طریق وحی و موازین شرعی احراز گردد و مقبولیت آن هم از طریق بیعت و خواست مردم تحقق می یابد چون تا مردم حکومت و خلیفه ای را نپذیرند چنین حاکمی نمی تواند بر مردم حکومت کند یعنی به ثمر رسیدن و فعلیت یافتن حکومت حاکم اسلامی بستگی به پذیرش مردم دارد و بیعت و انتخابات، مربوط به همین قسمت است، نظیر حکومت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در صدر اسلام و استقرار نظام جمهوری اسلامی در عصر حاضر.

پس از بیان این مقدمات، اکنون دیدگاههای دانشمندان مختلف و تئوریهای حکومت را در مورد مشروعیت حکومت و مبنای مشروعیت بیان می کنیم و پس از نقد و بررسی به تحقیق در مسأله خواهیم پرداخت.

\*\*\*



## الف - حکومت نخبگان:

یکی از تئوریهای مربوط به حکومت، این است که طبقه خاصی بر مردم حکومت کند و اختصاص حکومت به این طبقه ممکن است به علت امتیازهای معنوی و کمالات اجتماعی باشد و یا افتخارات نسبی، اشراف‌زادگی، زیادی ثروت، در دست داشتن قدرت و نظائر آنها موجب اختصاص حکومت به طبقه خاصی شده باشد. و بهترین نوع حکومت در این تئوری این است که ممتازترین انسانها از نظر علم و دانش و فضائل انسانی و کمالات اجتماعی در رأس حکومت باشند چون عقل حکم می‌کند که آشناترین افراد به مصالح اجتماعی، شایستگی برای حکومت داشته و اینها هستند که حق دارند بر مردم فرمانروائی کنند.

و شاید بر همین اساس باشد که افلاطون زمامداری را حق فیلسوفان می‌داند و می‌گوید «مادام که فیلسوفان شاه نشده‌اند یا شاهان و فرمانروایان جهان، قدرت و سیرت فلاسفه را بدست نیاورده‌اند، شهر و اقالیم جهان حتی نژاد بشر از خطرات و مصائبی که بر سرشان می‌ریزد مصون نخواهند بود» و در جای دیگری می‌گوید: «نتیجه دیگری که از بحث ما بدست می‌آید این است که زمامداری جامعه نه حق این گونه مردم بی تربیتی است که از حقیقت دور مانده‌اند و نه حق کسانی که آزاد گذاشته شده‌اند تا همه عمر را صرف تربیت خود کنند»<sup>۱</sup> و سپس درصدد برمی‌آید تا ثابت کند که زمامداری حق فیلسوفانی است که از آغاز آنها را تربیت کرده‌اند تا به مقام فیلسوفی رسیده‌اند!

### نقد و بررسی (۲)

نخستین سئوالی که ممکن است پیش آید این است که آیا امتیازهای معنوی و کمالات اجتماعی به تنهایی ایجاد حق می‌کند و مشروعیت‌آور است؟ درست است که علم و دانش و فضیلت و ممتازترین افراد بودن، زمینه و شرط لازم تحقق حکومت است یعنی اگر امر دائر شد بین اینکه نیک‌ترین و داناترین و شریف‌ترین افراد، حکومت کنند یا پست‌ترین و نادان‌ترین انسانها؟ روشن است که گروه اول بر گروه دوم تقدم دارد، ولی سخن در این است که این گروه از کجا و چگونه و به چه ملاکی حق حکومت دارد؟

حداکثر چیزی که مطابق با مقتضای قریحه عقلانی می‌توان گفت این است که

۱- به جمهوری افلاطون کتاب پنجم بند ۴۷۳ و کتاب هفتم بند ۵۱۹ به بعد مراجعه شود.

نخبه بودن و ممتازترین انسانها بودن، شرط لازم برای مشروعیت پیدا کردن حکومت است ولی اثبات اینکه این امر، شرط کافی برای مشروعیت می باشد مشکل است و نیاز به اقامه دلیل دارد.

بنابراین تنها امتیازهای فکری و نسبی و روحی نمی تواند مجوز حکومت فرد بر جامعه باشد و براساس آنچه که بعداً تعیین می کنیم خواهیم گفت که اصل اولی عقلانی، اقتضا می کند عدم تسلط فرد را بر دیگران، بطوری که هیچ فردی حق تسلط بر افراد دیگر را ندارد و صرف امتیاز فکری و غیره موجب نمی شود که شخصی در تسلط بر دیگران محق باشد، همانطوری که در مورد اموال نیز چنین است و شخص در صورتی می تواند در اموال خود تصرف کند که حق سلطنت و تسلط بر اموال را داشته باشد.

در اینجا هم شخص در صورتی حق حکومت خواهد داشت و در صورتی حاکمیت او مشروعیت پیدا می کند که تسلط و سلطنت بر افراد را داشته باشد و صرف امتیازهای علمی و فکری، شخص را حاکم بر غیر نمی کند، بلکه برای اثبات حاکمیت و تسلط او بر غیر، احتیاج به مثبت بوده و باید دلیلی ارائه گردد. بدین جهت ما در بحثهای بعدی که نظر اسلام را مطرح می کنیم خواهیم گفت که چون خداوند، مالکیت حقیقی بر موجودات و از جمله انسانها را دارد، بدین جهت او حاکم حقیقی خواهد بود و تنها او حق اعمال حاکمیت حقیقی و حق تصرف بر نفوس و اموال انسانها را دارا است. و آیاتی چند نیز مؤید این سخن است.

قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء<sup>۱</sup>

الا له الحكم<sup>۲</sup>

و آیاتی از این قبیل در آینده ذکر خواهیم کرد. بنابراین براساس هماهنگی و ارتباط، بین عالم تکوین و تشریح، ثابت می شود که تنها ذات اقدس الهی حق دارد فرد یا افراد را در سرنوشت جامعه دخالت داده و او را حاکم بر آن نماید و به حاکمیت حاکم مشروعیت دهد، تا براساس آن، حق حکومت و فرمانروائی بر جامعه را به دست آورد.

**ب: زور و غلبه:**

ساده ترین توجیه برای مشروعیت حکومت و دولت مسئله زور و غلبه است یعنی

۱- سوره آل عمران ۲۶/۳

۲- سوره انعام ۶۲/۶



کسانی که از قدرت جسمی و نیروی بدنی و روانی، بهره بیشتری دارند حق خواهند داشت که بر جامعه حکومت کنند.

این عقیده در قرن نوزدهم بیشتر قوت گرفت؛ چون با عقاید داروینیستها کاملاً سازگار بوده و تنها این عامل را در مورد پیدایش حکومت و مشروعیت آن مؤثر می دانستند.

این بینش نیز کم و بیش در میان برخی از مذاهب اسلامی اساس مشروعیت حکومت حاکم و خلیفه بشمار رفته است.

عده ای از علماء اهل سنت اعتقاد دارند که انعقاد امامت، خلافت و حکومت و یا به تعبیر دیگر مشروعیت آن ممکن است به یکی از سه طریق زیر حاصل شود:

۱- از طریق انتخاب اهل حل و عقد (خبرگان، شوری)

۲- از طریق انتخاب امام قبلی

۳- از راه غلبه با سیف.

و مطابق راه سوم بود که قاعدة الحق لمن غلب و یا قاعدة الحق احق ان يتبع ولو كان الحكم لمن غلب را درست کرده اند.

قاضی ابی یعلی (متوفی ۴۵۸ ه. ق) که از علماء بزرگ اهل سنت است در کتاب خود بنام احکام السلطانية پس از آنکه مشروعیت امامت را از طریق انتخاب اهل حل و عقد بیان می کند، در اثبات اینکه امامت ممکن است از طریق قهر و غلبه هم ثابت شده و مشروعیت پیدا کند، مطالبی ذکر کرده و روایاتی را در تأیید آن آورده است و از مجموع آنها بدست آورده که قهر و غلبه به تنهایی نیز به حاکم مشروعیت بخشیده و مثبت حکومت است و بر مردم نیز لازم است از چنین حاکمی پیروی کنند و در این فرض اصلاً نیازی به عقد و بیعت نیست، هر چند که آن حاکم فاجر باشد. به عبارت و کیفیت استدلال ایشان توجه نمایید:

... وروی عن اسحاق بن ابراهیم مادل علی انها- ای الحكومة- تثبت بالقهر والغلبة ولا تفتقر الى العقد، فقال فی رواية عبدوس بن مالك العطاز: ومن غلب عليهم بالسيف حتى صار خليفة وسمى امير المؤمنين، فلا يحل لاحد يؤمن بالله واليوم الاخر ان يبیت ولا يراه اماماً برأ كان او فاجراً وقال ايضاً فی رواية ابی الحرث- فی الامام يخرج عليه من يطلب الملك فيكون مع هذا قوم ومع هذا قوم- تكون الجمعة مع من غلب، واحتج بان ابن عمر صلى باهل المدينة في زمن الحرة وقال: نحن مع من غلب...

سپس در اثبات اینکه در این مورد تنها قهر و غلبه کافی است و نیازی به عقد و

بیعت ندارد، دو دلیل اقامه می کند، یکی اطلاق روایت ابن عمر، که گفته نحن مع من غلب و مقید به بیعت مردم نیست، و در مورد دلیل دوم می گوید: ... ولانها لوكانت تقف علی عقد لصح رفعه وفسخه بقولهم وقوله، کالبيع وغيره من العقود ولما ثبت، انه لو عزل نفسه او عزله لم يتعزل، دل علی انه لا يفتقر الی عقد...<sup>۱</sup>

یعنی: اگر امامت و خلافت همانند بیع و سایر عقود نیاز به عقد و ایجاب و قبول مردم داشته باشد، باید فسخ و عزل خلافت هم بدست مردم و یا خود خلیفه باشد و چون ثابت شده که اینها چنین حقی ندارند، پس در وضع خلافت و خلیفه شدن نیازی به عقد نیست و تنها قهر و غلبه، کافی در مشروعیت آن می باشد.

### نقد و بررسی: (ع)

اولاً: مطالب فوق حداکثر چیزی را که می تواند اثبات کند این است که زورداران و اقویا، نوعاً بر ضعفا و ناتوانان غالب و پیروز بوده و بر آنان تفوق دارند، ولی مشروعیت این امتیاز و برتری را اثبات نمی کند، درست است کسانی که زورمند هستند با در اختیار داشتن قوه نظامی و نیروی طبیعی در هنگام نبرد و مبارزه می توانند بر ضعفاء و کسانی که زورشان کمتر است پیروز شوند اما دلیل بر مشروعیت آن چیست؟ آیا صرف برتری نیرو و قدرت نظامی، ایجاد حق کرده و موجب مشروعیت تسلط و سلطه بر زیردستان است؟

ولی نه زور و قوه داشتن موجب می شود که حق تسلط و برتری بر زیردستان ایجاد گردد و نه مغلوب و مقهور بودن زیردستان مجوزی برای تسلیم شدن آنان می شود.

بر همین اساس است که اسلام این بینش را به جامعه می دهد که هرگز تسلیم زورمندان نباشید و زیر بار کسانی که منطقتان فقط زور است قرار نگیرید: لا تظلمون ولا تظلمون<sup>۲</sup> و یا آیات دیگری نیز که علو و استکبار و قدرت را ملاک مشروعیت نمی داند، ولذا، قرآن علو و استکبار فرعون را مایه نکوهش قرار داده است و بخاطر همین جهت است که خداوند به حضرت موسی مأموریت داد تا با وی مبارزه کند ثم بعثنا من بعدهم موسی و هرون الی فرعون وملائه با با تنافاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین<sup>۳</sup>.

فما آمن لموسى الا ذرية من قومه على خوف من فرعون وملائهم ان يقتلهم وان

۱- احکام السلطانية ص ۷-۸

۲- سورة بقره ۲۷۹/۲

۳- سورة یونس ۷۵/۱۰



فرعون لعال فی الارض وانه لمن المسرفین<sup>۱</sup>،  
ثم ارسلنا موسی وَاخاه هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا  
وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ - فَقَالُوا اَنْتُمْ لِبَشَرِینْ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ<sup>۲</sup>

بنابراین هیچ مجوز منطقی و دلیل عقلی جهت توجیه و تصحیح این نظریه نداریم و قوه و قهر به هیچ وجه نمی تواند مجوزی برای مشروعیت حکومت و دولت بشمار آید. و ثانیاً: اینکه می گویند زور و قوه و غلبه، ایجاد حق می کند آیا چه نوع حقی ایجاد می کند؟ لابد باید حق اعتباری پیدا شود، یعنی هنگامی که حاکم با قهر و غلبه توانست حکومت را در دست گیرد در همان هنگام حق حکومت برای وی جعل و اعتبار می گردد در این صورت سخن در اعتبار آن حق و کیفیت اعتبار آن و همچنین اعتبار آن معتبر خواهد بود که معتبر کیست و یا چه مجوزی چنین حقی را اعتبار می کند؟

ممکن است طرفداران تئوری زور و غلبه بگویند با توجه به اینکه جامعه نیاز به حکومت دارد و حاکم نیز بدون قهر و غلبه نمی تواند جلوی ظلم ظالم و ستمگر را گرفته و دست متجاوز را کوتاه کند و جلوی نفوذ اجانب را بگیرد، لذا قهر و غلبه نقش خاصی در ایجاد حق حکومت خواهد داشت و روشن است که اگر مصالح جامعه بخواهد تأمین شود باید از طریق قدرت و غلبه باشد.

در پاسخ می گوئیم: سخن ما در اصل مشروعیت حکومت و دولت است نه در حاکمیت دولت و گویا خلط شده است بین مشروعیت و حاکمیت، و همانطور که در بحث حاکمیت خواهیم گفت پس از آنکه مشروعیت دولت و حکومتی باثبات رسید و قرار شد دولت و حاکم مشروعی بر جامعه حکومت کند، آنگاه این بحث پیش می آید که دولت نیاز به حاکمیت دارد و تا حاکمیتی نداشته نمی تواند بر مردم حکومت کند و یکی از مظاهر حاکمیت، قدرت داشتن است، بنابراین ما می دانیم که نفوذ و تسلط و سیطره حاکم بر جامعه و ایجاد عدل و امنیت و نابود ساختن دست اجانب و اخلا لگران و تأمین مصالح اجتماع، نیازمند به قدرت است ولی این سخن غیر از این است که بگوئیم، صرف قدرت پیدا کردن و غلبه، مجوز حکومت کردن بوده و مشروعیت آور است.

۱- سوره یونس ۸۳/۱۰

۲- سوره مؤمنون ۴۷/۲۳ - ۴۵



### ج- نظریه قرارداد اجتماعی:

بسیاری از فلاسفه سیاسی با پی بردن به این حقیقت که حصول قدرت به تنهایی نمی تواند به حکومت، مشروعیت دهد و زور قادر به استقرار حکومت نیست، کوشیده اند تا توجیه دیگری بیابند. چنانچه ژان ژاک روسومی گوید: زور موجد حق نیست و قوی ترین افراد هیچگاه تا آن حد قوی نمی شود که بتواند همیشه آقا و فرمانروا باشد مگر آنکه زور مبدل به حق شود، به نظر وی قرارداد اجتماعی تنها وسیله تبدیل زور به حق است و هر چند این نظریه از قرن ۱۶ تا ۱۸ مورد نظر حقوقدانان و فلاسفه سیاسی بوده و بطور وسیعی در این زمینه تحقیقات دامنه داری نمودند، ولی ریشه های این طرز تفکر را می توان در یونان باستان ضمن افکار سوفسطائیان و اپیکوریان جستجو کرد. سوفسطائیان عقیده داشتند که سازمانهای سیاسی در نتیجه قراردادها و بند و بستهای اجتماعی بوجود آمده و دست طبیعت در ایجادشان دخالت نداشته است.<sup>۱</sup> و اپیکوریان نیز معتقد بودند که فرد بخاطر کسب و تحصیل مصلحت خویش حاضر است که قید و مقرراتی که از ناحیه دیگران پدید می آید پذیرا شود، که در واقع، افراد با حاکم، یک نوع قرارداد ضمنی خواهند داشت و در نتیجه آن حاکم ملزم است تا وسائل رفاه و رشد افراد را تهیه کند و افراد هم ملزم باطاعت از حاکم هستند.<sup>۲</sup>

در هر صورت بسیاری از فلاسفه قرون اخیر با پی بردن به این حقیقت که زور به تنهایی قادر به استقرار حکومت نیست کوشیده اند تا توجیه دیگری بیابند، و نخستین بار توسط حقوقدانان هلندی بنام هوگو گروسوسی مسئله قرارداد اجتماعی اظهار گردید و سپس هابز (هابز) پوفندورف، لاک، کانت و غیره که همگی از پیروان حقوق طبیعی هستند آن را تشریح کرده اند و سرانجام ژان ژاک روسو این نظریه را تکمیل کرده و یک سلسله نتایج عملی خاصی از آن استخراج کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی

۱- خداوند اندیشه سیاسی ج اول بخش ارسطو ص ۲۱۲

۲- مبادی التنظيم السياسي ص ۴۱